

معرفت و ذهن

درآمدی بر معرفت‌شناسی و فلسفه ذهن

# فهرست مطالب

به نام بهترین سرآغاز ..... ۹

## بخش اول معرفت‌شناسی

مقدمه ..... ۱۵

فصل اول: انواع معرفت و تعریف معرفت ..... ۲۱

۱/۱) انواع معرفت ..... ۲۱

۱/۲) مؤلفه‌های معرفت ..... ۲۷

الف- باور ..... ۲۸

ب- صدق ..... ۳۱

ج- توجیه ..... ۳۹

۱/۳) مشکل گتیه‌ای ..... ۴۳

فصل دوم: توجیه ..... ۴۶

۲/۱) ساختار توجیه ..... ۴۶

۲/۱-۱) مبنای گرای ..... ۴۷

۲/۱-۲) انسجام‌گرایی ..... ۵۲

۲/۱-۳) نقد انسجام‌گرایی ..... ۵۶

۲/۱-۴) دیدگاه فلاسفه اسلامی در ساختار توجیه ..... ۵۷

فصل سوم: منابع معرفت ..... ۶۱

۳/۱) مقدمه ..... ۶۱

۳/۲) ادراک حسی ..... ۶۳

۶۴	..... واقع‌گرایی غیرمستقیم..... (۳/۲-۱)
۶۷	..... مشکل جهان خارج..... (۳/۲-۲)
۶۸	..... ایده‌آلیزم..... (۳/۲-۳)
۶۹	..... ایده‌آلیزم متعالی..... (۳/۲-۴)
۷۰	..... واقع‌گرایی مستقیم..... (۳/۲-۵)
۷۱	..... دیدگاه فلسفه اشراق..... (۳/۲-۶)
۷۲	..... مواجهه فلاسفه اسلامی با مشکل جهان خارج..... (۳/۲-۷)
۸۱	..... عقل..... (۳/۳)
۸۳	..... معرفت پیشینی و معرفت پسینی (تجربی)..... (۳/۳-۱)
۸۴	..... کانت و معرفت پیشینی..... (۳/۳-۲)
۸۵	..... تمایز ترکیبی - تحلیلی..... (۳/۳-۳)
۸۶	..... کانت و گزاره‌های تحلیلی..... (۳/۳-۴)
۸۸	..... فرگه و گزاره‌های تحلیلی..... (۳/۳-۵)
۹۰	..... وابستگی متقابل معرفت پیشینی و تجربی..... (۳/۳-۶)
۹۲	..... انواع استدلال..... (۳/۳-۷)
۱۰۶	..... درون‌نگری..... (۳/۴)
۱۰۷	..... حافظه..... (۳/۵)

## فصل چهارم: قلمرو معرفت..... ۱۱۱

۱۱۱	..... مغز در خمره..... (۴/۱)
۱۱۳	..... بدیل‌های مربوط و انکار بستار..... (۴/۱-۱)
۱۱۵	..... پاسخ موری..... (۴/۱-۲)
۱۱۵	..... پاسخ بافتارگرا..... (۴/۱-۳)

## بخش دوم

### ذهن

۱۲۱	..... مقدمه.....
۱۲۶	..... فصل اول: ذهن و حالات ذهنی.....
۱۲۶	..... ذهن..... (۱/۱)
۱۲۸	..... پرسش‌های فلسفی درباره ذهن..... (۱/۲)

۱۳۵	..... طبقه‌بندی حالات ذهنی
۱۴۰	..... نشانهٔ امر ذهنی
۱۵۰	..... <b>فصل دوم: مشکل ذهن - بدن</b>
۱۵۰	..... (۲/۱) بیان مشکل
۱۵۴	..... (۲/۲) پرسش‌های فلسفی و پاسخ‌های ممکن
۱۶۰	..... (۲/۳) مشکل اذهان دیگر و راه‌حل‌ها
۱۶۲	..... (۲/۴) مشکل علّیت ذهنی
۱۶۵	..... <b>فصل سوم: نظریات ذهن - بدن</b>
۱۶۵	..... (۳/۱) نگاهی اجمالی به نظریات ذهن - بدن
۱۷۴	..... <b>فصل چهارم: نظریات یگانه‌انگار</b>
۱۷۴	..... (۴/۱) جهان‌بینی فیزیکالیسم
۱۷۶	..... (۴/۱-۱) ادعاهای فیزیکالیسم چیست؟
۱۷۶	..... (۴/۱-۲) گونه‌های فیزیکالیسم
۱۷۹	..... (۴/۱-۳) استلزامات نظریات فیزیکالیستی
۱۸۱	..... (۴/۱-۴) انگیزه و استدلال فیزیکالیست‌ها
۱۸۲	..... (۴/۱-۵) تأمل در استدلال
۱۹۹	..... (۴/۱-۶) نظریات بازنمایی‌گرایی در آگاهی، آگاهی مرتبهٔ بالاتر و آگاهی حسی - حرکتی
۲۱۹	..... (۴/۲) فیزیکالیسم تحویلی
۲۱۹	..... (۴/۲-۱) رفتارگرایی
۲۲۸	..... (۴/۲-۲) نظریهٔ این‌همانی روان‌فیزیکی
۲۳۵	..... (۴/۲-۳) نقد این‌همانی روان‌فیزیکی
۲۳۸	..... (۴/۲-۴) نقد کریپکی
۲۴۹	..... (۴/۲-۵) تحویل‌گرایی
۲۵۶	..... (۴/۳) فیزیکالیسم غیر تحویلی
۲۵۷	..... (۴/۳-۱) کارکردگرایی
۲۶۱	..... (۴/۳-۲) ویژگی‌های مرتبهٔ بالاتر
۲۶۳	..... (۴/۳-۳) کارکردگرایی در برابر این‌همانی
۲۶۵	..... (۴/۳-۴) کارکردگرایی و فیزیکالیسم تحقیقی

۲۶۸	..... مشکلات کارکردگرایی (۴/۳-۵)
۲۸۶	..... فیزیکالیسم سوپروینسینی (۴/۳-۶)
۲۹۲	..... نقد ممانعت فیزیکالیسم غیرتحویلی (۴/۳-۷)
۲۹۵	..... پاسخ علت وابسته به نقد ممانعت (۴/۳-۸)
۳۰۲	..... حذف‌گرایی (۴/۴)
۳۰۲	..... استدلال حذف‌گرایی (۴/۴-۱)
۳۰۷	..... استدلال علیه حذف‌گرایی (۴/۴-۲)
۳۰۹	..... مختصری دربارهٔ دو دیدگاه دیگر: ابزارگرایی و وحدت‌گرایی بی‌قاعده (۴/۵)
۳۱۲	..... فصل پنجم: نظریات دوگانه‌انگار
۳۱۲	..... مقدمه
۳۱۴	..... دوگانه‌انگاری ویژگی‌ها (۵/۱)
۳۱۶	..... دوگانه‌انگاری ویژگی ارگانیزی - غیرارگانیزی (۵/۲)
۳۲۰	..... استدلال دوگانه‌انگاری ویژگی غیرارگانیزی (۵/۳)
۳۳۴	..... دوگانه‌انگاری جوهری (۵/۴)
۳۳۷	..... استدلال به سود دوگانه‌انگاری جوهری (۵/۵)
۳۳۷	..... ۱- (۵/۵-۱) انسان معلق در فضا
۳۴۵	..... ۲- (۵/۵-۲) استدلال موجهه
۳۴۸	..... ۳- (۵/۵-۳) اعتراضات
۳۵۰	..... ۴- (۵/۵-۴) مشکل تأثیر و تأثر متقابل
۳۵۳	..... ۵- (۵/۵-۵) مشکل ضعف تبیینی
۳۵۶	..... منابع

## به نام بهترین سر آغاز

باقی تو استخوان و ریشه‌ای  
ور بود خاری تو همه کلخنی

ای برادر تو همان اندیشه‌ای  
گر گشت اندیشه تو کلخنی

مولوی<sup>۱</sup>

چشمانم را باز کردم و اطرافم را مشاهده کردم، در جلویم دره‌ای سرسبز و پر درخت دیدم. از کنارم آبشار کوچکی به سمت دره روان بود، صدای آواز پرندگان و چهجه بلبلان همراه بوی مست‌کننده گل‌های وحشی حالت غریبی در من ایجاد کرده بود. ناگهان به خود آمدم. دیدم در بیرون از چادر در حالی که به درختی تکیه کرده بودم خوابم برده بود. اندکی تأمل کردم تا بلکه به یاد آورم کی خوابم برد. یادم آمدم که در حال خواندن کتابی بودم که به خواب رفتم. در همین لحظه صدای بلند و گوش‌خراشی شنیدم، شبیه کشیده شدن دو آهن بر روی یکدیگر خیلی ناراحت‌کننده بود. دستم را دراز کردم و به ساعت قدیمی شماطه‌داری که تنظیمش کرده بودم تا بیدارم کند رساندم و خاموشش کردم. تازه از خواب بیدار شدم. معلوم شد که آن منظره‌ای که مشاهده می‌کردم و اینکه خیال کرده بودم قبل از دیدن منظره در خواب بوده‌ام، همگی را در خواب می‌دیدم. همه‌اش رؤیا بود. اما جالب آن است که من در لحظه‌ای که در خواب بودم و رؤیا می‌دیدم، اصلاً گمان نمی‌کردم که در خوابم و همه را واقعی می‌پنداشتم. شاید الآن هم که دارم این کلمات را می‌نویسم در خوابم و اگر کسی مرا بیدار کند می‌فهمم همه‌اش رؤیا بوده است! (الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا: مردمان در خواب‌اند و وقتی بمیرند بیدار شوند<sup>۲</sup>).

---

۱. مولوی، جلال‌الدین محمد، مثنوی دفتر دوم بخش ۹. کسانی که با فلسفه جدید آشنا نیستند شباهتی انکار ناپذیر میان این دو بیت و دیدگاه دکارت نسبت به اشخاص می‌یابند. دکارت معتقد بود که شخص انسان چیزی جز موجود اندیشنده و متفکر نیست و بدن انسان متمایز از شخص انسانی است.  
۲. این حدیث از امیرالمؤمنین علی (ع) روایت شده است (البته به پیامبر اکرم (ص) هم نسبت داده شده است). ببینید:

شاید تردیدی که در بالا گفتم برای تان خنده دار باشد ولی اندیشمندان بسیاری از قدیم تا عصر حاضر بوده‌اند که چنین تردیدی را روا دانسته‌اند و در نتیجه برخی از آنها نومیدانه وجود جهان را به کلی منکر شدند. برخی دیگر وجود جهان را مشکوک پنداشتند. بعضی تنها چیزی را که بدون تردید می‌پذیرفتند وجود همان تصورات ذهنی بود و در هستی بقیه چیزها، جز همان تصورات، در تردید بودند. اما چگونه می‌توان تردید بالا را جدی نگرفت؟ روشن است که اگر بخواهیم آن را جدی بگیریم باید برای زدودنش تلاش فکری دشواری را آغاز کنیم. حقیقت آن است که لااقل دو هزار سال است که پرسش‌های معرفت‌شناسانه از قبیل پرسش بالا ذهن بشر را با خود درگیر کرده است.

یکی از دستاوردهای بزرگ این تلاش در قرون اخیر، پیدایش رشته فلسفی «معرفت‌شناسی» است. فلاسفه در این رشته تلاش می‌کنند که به پرسش‌های مرتبط با معرفت انسانی پاسخ دهند. اصلاً معرفت چیست؟ وقتی می‌گوییم به چیزی معرفت داریم چه چیزهایی درباره‌اش می‌دانیم؟ با چه ابزاری می‌توانیم بدانیم؟ تا چه میزان می‌توانیم به دانسته‌هایمان اعتماد کنیم؟

بگذارید داستان بالا را ادامه دهیم. چشمانم را باز کردم و خود را روی تخت خواب دیدم. با دیدن ساعت یادم آمد که قرار ملاقاتی با یکی از دوستانم در دانشگاه دارم. باور دارم که باید عجله کنم و گرنه با این ترافیک تهران معلوم نیست به موقع برسم. باور دارم که ساعت ۳ بعد از ظهر با دوستم قرار دارم تا به دفترش بروم. میل دارم به موقع برسم. امید دارم که در آن جلسه بتوانم او را قانع کنم تا در یک پروژه تحقیقاتی با من همکاری کند. می‌ترسم که اگر از او درخواست کنم نپذیرد و آن پروژه به تعویق افتد. می‌دانم که برای رفتن به دفتر دوستم دو راه در پیش دارم. یا با خودروی شخصی‌ام بروم و یا با مترو. الان دارم فکر می‌کنم که کدام وسیله سریع‌تر است و کدام یک راحت‌تر. مترو سریع‌تر است ولی راحت نیست. خودروی شخصی‌ام راحت است ولی ترافیک مانع می‌شود با سرعت حرکت کنم، در ضمن گران‌تر از مترو است. سرانجام راحتی را ترجیح می‌دهم. رفتن با خودروی شخصی را انتخاب می‌کنم.

در داستان بالا برخی کلمات به صورت ایتالیک نوشته شده بود: دانستن، باور، میل، امید، ترس، قانع شدن، فکر کردن، انتخاب کردن. به اینها حالات ذهنی می‌گوییم. آیا واقعاً چنین حالاتی، جدای از حالات مغزی وجود دارند یا همگی حالات مغزی من هستند. آیا مغز بسیار پیچیده من در برخی از وضعیت‌ها، این قبیل حالات را در من به وجود می‌آورد و در واقع تمام آنچه به عنوان حالات ذهنی در بالا نام برده شد، چیز جز شلیک‌های عصبی و ترشحات شیمیایی در مغز من نیستند. خوب اگر این طور است، قاعدتاً امکان‌پذیر است که با تحریک‌های مصنوعی در مغز من، باورها و امیال و دیگر

حالات ذهنی من تغییر کنند. من جداً باور دارم که جان انسان‌ها محترم است و من حق ندارم جان آنها را بگیرم. اما ممکن است عصب‌شناس شیطان صفتی با خوراندن یک دارو به من یا با فرستادن یک سیگنال خاص از طریق تلفن همراهم، باور من را تغییر دهد و من از آن به بعد باور کنم که جان انسان‌ها هیچ ارزشی ندارد و باید تلاش کرد این موجودات بی‌ارزش از میان بروند.

اصلاً در صورتی که حالات ذهنی همان حالات مغزی باشند اراده آزاد و انتخاب چگونه توجیه می‌شوند. اگر حالات ذهنی همان حالات مغزی باشند چگونه می‌توان پذیرفت که حیوانات هم حالات ذهنی دارند. آیا یک سگ وفادار است؟ آیا اسب حیوان نجیبی است؟ آیا گاو‌ها عصبانی می‌شوند؟ اگر حالات ذهنی همان حالات مغزی هستند، پاسخ همه این پرسش‌ها منفی است. اما چرا؟ از طرف دیگر آیا می‌توان ماشین‌های هوشمند ساخت؟ اگر حالات ذهنی همان حالات مغزی باشند، آیا وجود ماشین‌های هوشمند محال است؟

اما اگر حالات ذهنی همان حالات مغزی نباشند، پس چیست‌اند؟ مگر در انسان چیزی غیر از بدن و مغز او وجود دارد که بتوان حالات ذهنی را به آن مربوط کرد؟ چه چیزی در انسان مسئول حالات ذهنی اوست؟ آیا ما روحی غیر مادی داریم که تمام حالات ذهنی مربوط به اوست؟ در این صورت چطور یک شیء غیرمادی که اصولاً فاقد امتداد زمانی و مکانی است در بدنی فیزیکی که دارای امتداد زمانی و مکانی است، تأثیر دارد؟ اگر روح غیر مادی نداریم پس حالات ذهنی، که بر فرض غیر از بدن هستند، چه چیزی می‌توانند باشند؟

این پرسش‌ها سرانجام فلسفه ذهن را به وجود آوردند. فیلسوفان ذهن تلاش می‌کنند که چیستی ذهن را بفهمند و جایگاه آن را در طبیعت مشخص کنند. همان‌طور که می‌دانید به ویژه در سال‌های اخیر تحقیقات بسیار زیادی در حوزه دانش مغز و کارکردهای شناختی آن شده است، اما به صراحت باید گفت که به نظر می‌رسد پیش از آنکه بحث‌های فلسفی مربوط به ذهن (نظیر آنچه در بالا گفتیم) به سامان رسد، هر قدر هم تأثیرات حالات مغزی و عصبی در تولید حالات ذهنی به دقت بررسی شده باشند، حتی نمی‌توان با اطمینان گفت که تحقیقات تجربی کنونی در حوزه علوم شناختی اصلاً درباره خود ذهن بحثی کرده باشد.

کتاب پیش‌روی پیش‌درآمدی برای ورود به معرفت‌شناسی و فلسفه ذهن است. این کتاب در دو بخش تنظیم شده است. در بخش اول به برخی از مسائل مهم معرفت‌شناسی پرداخته شده و در بخش دوم به برخی از بحث‌های مهم فلسفه ذهن اشاره شده است. در هر دو بخش تلاش شده تا علاوه بر تبیین دیدگاه‌های اندیشمندان معاصر به دیدگاه‌های فلاسفه اسلامی نیز اشاره شود. بی‌انصافی یا بی‌اطلاعی است اگر کسی بگوید فلاسفه اسلامی در این حوزه‌ها سخن عمیق و قابل‌عنایتی ندارند. از سوی دیگر هم شایسته نیست کسی بگوید فلاسفه معاصر در این حوزه سخن درخوری نگفته است.



درماندگی در گذشته و بی توجهی به دستاوردهای حکیمان پیشین هر دو خلاف علم دوستی و فلسفه‌ورزی است.

در هر فصل به تناسب، پرسش‌هایی تحت عنوان «بیشتر بیندیشیم» آمده که شایسته است خوانندگان فرهیخته و دانشجویان گرامی برای پاسخ به آنها خود را قدری به تعب اندازند. همچنین در «بیشتر بخوانیم» در پایان هر فصل، از مکتوباتی که به دانش شما در خصوص مطالب آن فصل می‌افزاید، نشان آورده‌ایم. «بیشتر بدانیم» در پایان برخی از فصول افزونه‌ای است که دانش شما را در آن موضوع عمیق‌تر می‌کند.

ناگفته نماند که در چند فصل نخست بخش معرفت‌شناسی، از کتاب «آشنایی با معرفت‌شناسی» جناب آقای دکتر محسن زمانی بسیار بهره برده‌ام (در متن هم به آنها اشاره داشته‌ام). در بخش فلسفه ذهن نیز از کتاب ویلیام جاورسکی (۲۰۱۱) به نام «Philosophy of Mind» بسیار استفاده کرده‌ام (بسیاری از منابع معرفی شده در بیشتر بخوانیم در بخش فلسفه ذهن همان‌هایی است که در این کتاب آمده است). کسانی که با این حوزه از دانش آشنا هستند می‌دانند که در سال‌های اخیر کتاب‌های مقدماتی زیادی برای آشنایی با فلسفه ذهن نگاشته شده است. اما بنده پس از بررسی بسیاری از این کتاب‌ها، کتاب جاورسکی را جامع، بدون تفصیل ملال‌آور و در عین حال بدون سوگیری مخلی به دانش، یافتیم. دسته‌بندی او از مباحث فلسفه ذهن بسیار منطقی بود و نگاره‌های خوبی برای تسهیل در یادگیری به کتاب افزوده بود.

در پایان بر خود فرض می‌دانم که از جناب آقای دکتر سیدکمال خرازی که پشتیبان و مشوق اصلی نگارش این کتاب بودند تشکر کنم. همچنین از تمام کسانی که این مکتوب را مطالعه می‌کنند تقاضا دارم که این بنده را از نقدهای عالمانه‌شان محروم نسازند.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

**دکتر محمد سادات منصورى**

تابستان ۱۳۹۹

بخش اول

معرفت شناسی



شاید برایتان تعجب‌آور باشد اگر بشنوید در تاریخ اندیشه فلسفی، کسانی پیدا شدند که شناخت جهان را برای انسان به کلی ناممکن می‌پنداشتند و ادراک بشر از جهان پیرامونش را از قبیل اوهام می‌انگاشتند. مورخان فلسفه از اندیشه‌ورزانی نام می‌برند که از حدود ۵۰۰ سال پیش از میلاد مسیح در یونان باستان ظاهر گشتند و «سوفسطایی» نامیده شدند. یکی از پرآوازه‌ترین آنها پروتاگوراس<sup>۱</sup> (۴۸۱ تا ۴۱۱ ق. م.) نام داشت. گفتار مشهور او در کتابش «حقیقت یا بطلان استدلال» آن است که «انسان مقیاس همه چیزهاست. مقیاس هستی چیزهایی که هست و مقیاس نیستی چیزهایی که نیست». معنای این سخن می‌تواند این باشد که «آنچه به نظر شما صادق می‌آید، برای شما صادق است و آنچه به نظر من صادق می‌آید برای من صادق است»<sup>۲</sup>. سوفسطایی مشهور دیگر، گریگاس<sup>۳</sup> (۴۸۳ تا ۳۷۵ ق. م.) نام داشت. به نظر او اولاً هیچ چیز وجود ندارد؛ ثانیاً اگر چیزی هم وجود داشته باشد نمی‌تواند شناخته شود؛ ثالثاً حتی اگر وجود، شناختنی باشد این شناخت نمی‌تواند به دیگری منتقل شود<sup>۴</sup>.

دیدگاه سوفسطائیان از همان آغاز با مخالفت‌های زیادی روبه‌رو شد. مهم‌ترین این مخالفان، سقراط و پس از او افلاطون و ارسطو بودند. تلاش‌های آنها برای پاسخگویی به سوفسطائیان و سعی بلیغ‌شان در پی‌ریزی بنیادهای منطقی برای جلوگیری از مغالطات کلامی برآمده از تبحر در فن خطابه و سخنوری؛ و ایجاد بنیان‌های فلسفی برای تبیین دقیق‌تر جهان هستی؛ باعث شد که سوفسطائیان به کلی از صحنه اندیشه فلسفی محو شوند و از آن پس سوفیست که در لغت به معنای «حکمت پیشه» بود، لقب کسانی شد که به خاطر تبحر در سخن‌وری واقعیات را معکوس جلوه می‌دادند و معرفت بشری به جهان و بلکه وجود کل جهان هستی را منکر می‌شدند.

اما جریان فکری سفسطه‌پیشه‌گان فوایدی هم داشت. یکی از مهم‌ترین آنها این بود که توجه

---

1. Protagoras

۲. البته در تفسیر این کلام اختلافاتی هست مبنی بر اینکه آیا مراد از انسان، فرد انسان است یا نوع انسان و آیا مراد از «چیزها» صرفاً متعلقات مستقیم ادراکات حسی است یا دامنه آن قلمرو ارزش‌ها را هم فرا می‌گیرد.

3. Gorgias

۴. ببینید: کاپلستون (۱۹۴۶)، ص ۹۵-۸۱

فلاسفه را که تا پیش از آن بر هستی‌شناسی تمرکز داشت، به معرفت‌شناسی و اندیشه‌ورزی پیرامون مسائل برخاسته از تأمل بر ماهیت و کیفیت و قلمرو معرفت بشری معطوف کرد. از آن زمان تاکنون یکی از دغدغه‌های مهم فلاسفه، پاسخ‌گویی به پرسش‌های برآمده از این تأملات است. بیایید از این پرسش آغاز کنیم که آیا انسان می‌تواند اصلاً به چیزی شناخت پیدا کند؟ شاید هرآنچه ما با حواس مان درک می‌کنیم تخیلاتی بی‌پایه است که هیچ مصداق خارجی ندارند؛ و هر چه می‌اندیشیم توهمات گراف است. روشن است که این پرسش، امکان معرفت را مورد تردید قرار داده است.

برای آنکه بتوانیم پاسخ درخوری به این پرسش بدهیم ابتدا باید بدانیم مراد از معرفت چیست؟ وقتی می‌گوییم کسی چیزی را می‌داند یا به آن علم دارد، یا به آن معرفت دارد، دقیقاً منظورمان از این کلمات (بر فرض که با هم مترادف باشند) چیست؟ این پرسش که «معرفت چیست» یکی از مهم‌ترین و کهن‌ترین پرسش‌های معرفت‌شناسی است. بیش از دوهزار سال پیش افلاطون با این پرسش در رساله «تئتوس»<sup>۱</sup> درگیر بود. او در جستجوی تعریف معرفت بود اما پاسخ واضحی نداد و مکالمه به نتیجه قاطعی نرسید.

در هر صورت، اگر بر فرض با موفقیت بتوانیم به این پرسش پاسخ دهیم و معرفت را به خوبی تحلیل نماییم، پرسش دیگر آن است که به چه چیزهایی می‌توانیم معرفت پیدا کنیم و گستره دانش ما تا کجاست؟ در اینجا می‌خواهیم قلمرو معرفت را بدانیم، یعنی بدانیم که در چه قلمروهایی امکان معرفت وجود دارد و در چه قلمروهایی معرفت امکان‌پذیر نیست. برخی فلاسفه به ویژه آنان که با سنت «فهم عرفی» همراه اند، خواهند گفت که ما به بسیاری از چیزهایی که معمولاً گمان می‌کنیم می‌دانیم، واقعاً هم معرفت داریم. مثلاً آنها به ما خواهند گفت که ما می‌دانیم که مردمان دیگری وجود دارند که می‌اندیشند و احساس دارند، می‌دانیم که دیروز زنده بودیم، خودروها و درختان وجود دارند و مانند آن. آنها به ما خواهند گفت که ما به محیط فیزیکی بی‌واسطه خودمان معرفت زیادی داریم. برخی اضافه خواهند کرد که ما حقایق اخلاقی را می‌دانیم و بعضی دیگر می‌افزایند که ما حقایق گوناگونی را درباره خدا و ارتباطش با نوع انسان می‌دانیم. با این حال فلاسفه دیگری که تحت تأثیر صور گوناگونی از شک‌گرایی هستند، خواهند گفت که ما بسیار کمتر از اینها می‌دانیم. مثلاً گروهی می‌گویند ما نمی‌توانیم به جهان خارج از ذهن معرفت داشته باشیم، یا نمی‌توانیم حالات ذهنی افراد دیگر را بدانیم. افرادی که شک‌گرایان خواهند گفت که در واقع هیچ چیز را نمی‌دانیم (همانند آنچه از گرگیاس خواندید). آنها هیچ قلمروی برای معرفت بشری قائل نیستند و مدعی‌اند که به هیچ چیز

---

1. Theaetetus

(هیچ‌کس و هیچ‌گاه) نمی‌توان معرفت پیدا کرد. هواداران این دیدگاه در تاریخ اندیشه فلسفی بسیار اندک بوده‌اند (شاید تنها برخی از سوفسطائیان چنین بودند - هرچند سخن همان‌ها را هم گاهی تأویل می‌برند و بر محمل‌های قابل پذیرش‌تری حمل می‌کنند).

آنهایی که به نحوی معرفت را ممکن می‌دانند باید به این پرسش هم پاسخ دهند که کسب معرفت با چه ابزاری صورت می‌گیرد؟ برخی معتقدند که کسب معرفت از طریق حواس میسر است، اینان را تجربه‌گرا می‌گویند. گروهی دیگر می‌گویند معرفت از راه عقل به دست می‌آید، آنها را عقل‌گرا می‌خوانند. گاهی تجربه‌گرایان به افراط می‌گروند و می‌گویند معرفت بدون استفاده از حواس ناممکن است و راه دیگری را برای کسب معرفت (مثل عقل، یا شهود عرفانی) به رسمیت نمی‌شناسند. آنها ذهن را در بدو تولد یک لوح سفید می‌دانند. بنابراین برای آنکه تصور و ایده‌ای<sup>۱</sup> در ذهن نقش بندد باید قبل از آن تجربه‌ای وجود داشته باشد و در حقیقت هر ایده‌ای در ذهن با تجربه‌ای ذهنی حاصل می‌شود. عقل‌گرایان منکر این دیدگاهند و نمی‌پذیرند که ذهن در بدو تولد خالی از هر ایده‌ای باشد. آنان از سویی ذهن را در بدو تولد واجد برخی باورها و مفاهیم می‌دانند و از سوی دیگر معرفت مبتنی بر حواس را آنقدر برجسته و مهم نمی‌دانند و معتقدند که معرفتی که از طریق تفکر محض به دست آید مهم است. بنابراین یکی از تفاوت‌های تجربه‌گرایان و عقل‌گرایان، نظر آنان درباره محتوای ذهن ما در بدو تولد است. اما این تفاوت، تنها اختلاف میان آنها نیست. تجربه‌گرایان و عقل‌گرایان درباره توانایی‌های شناختی ذهن ما نیز نظر یکسانی ندارند. بدین ترتیب دو اختلاف مهم را میان تجربه‌گرایان و عقل‌گرایان می‌توان تشخیص داد: (۱) اختلاف درباره محتوای ذهن در بدو تولد، (۲) اختلاف درباره توانایی‌های شناختی ذهن.

تأملات درباب پرسش‌های سه‌گانه بالا و پرسش‌های فرعی پیرامونی آنها را باید در «معرفت‌شناسی»<sup>۲</sup> جستجو کرد. معرفت‌شناسی یکی از شاخه‌های فلسفه است که در آن، ماهیت معرفت و دانستن بررسی می‌شود و به تعبیر دقیق‌تر، معرفت‌شناسی مطالعه معرفت و باور موجه است و با این پرسش‌ها سروکار دارد: شرایط لازم و کافی معرفت چیست؟ منابع معرفت کدام است؟ ساختار معرفت چیست و قلمرو آن تا کجاست؟ و چون مطالعه باور موجه را نیز در دستور کار دارد به پرسش‌هایی از قبیل: مفهوم توجیه را چگونه باید فهمید؟ چه چیزی یک باور را موجه می‌سازد؟ آیا توجیه نسبت به

۱. ایده در اینجا به معنای وسیع کلمه یعنی باورها، مفاهیم و نظایر آنها است.

۲. معرفت‌شناسی ترجمه کلمه یونانی "epistemology" است. "ἐπιστήμη" یعنی دانستن و "λόγος" به معنای مطالعه و بررسی است. بدین ترتیب "epistemology" را می‌توان مطالعه و بررسی دانستن و معرفت یا به طور خلاصه معرفت‌شناسی ترجمه کرد.

ذهن یک شخص امری بیرونی است با درونی؟ و مانند آن هم باید پاسخ دهد. از معرفت‌شناسی در حد گنجایش کتاب در بخش اول سخن گفته‌ایم<sup>۱</sup>. اما توجه کنید که هر پدیده‌ای را می‌توان از جنبه‌های گوناگون تحلیل کرد و از منظرهای مختلف بررسی نمود، به طور مثال، از منظر وجودشناختی یا روان‌شناختی یا تحلیل مابووی. ما در بخش اول معرفت را تنها از منظر معرفت‌شناسی به اصطلاح متداول آن بررسی کرده‌ایم.

اما می‌توان معرفت را از جنبه وجودشناختی نیز کاوید. مثلاً پرسش‌هایی از قبیل اینکه معرفت در کدامین مقوله جای می‌گیرد؟ ماهیت آن چیست؟ آیا مجرد است یا مادی؟ از مقوله کیف است یا سایر مقولات؟ مربوط به نگرش وجودشناسانه به معرفت است. ما در بخش دوم کتاب با این نگاه معرفت را بررسی کرده‌ایم.

اصولاً معرفت‌شناس، بدون آنکه ذهن را بشناسد، نمی‌تواند به پرسش‌هایی از قبیل پرسش‌هایی که در بالا طرح کردیم پاسخ گوید. روشن است که همه پرسش‌های بالا مستقیم یا غیر مستقیم با مسائل مربوط به ذهن درگیر است. معرفت نفس در فلسفه اسلامی و فلسفه ذهن<sup>۲</sup> در فلسفه معاصر، عهده‌دار این کار است.

فلسفه ذهن / معرفت نفس به مطالعه پرسش‌های فلسفی مربوط به ذهن و ویژگی‌های آن می‌پردازد. مثل پرسش‌های بالا و پرسش‌هایی از قبیل اینکه ذهن چیست؟ آیا ذهن متمایز از بدن است یا بخشی از بدن، مثلاً مغز است؟ در صورتی که متمایز از بدن است آیا مادی / فیزیکی است یا غیرمادی / غیرفیزیکی؟ در هر صورت چگونه می‌توان رابطه آن را با بدن تبیین کرد؟ و ...

مطالعه ذهن ما را به پرسش مهم دیگری می‌کشاند و آن اینکه ذهن (هرچه باشد) طی چه فرایندی به آگاهی و معرفت می‌رسد؟ به عبارت دیگر با کدام عمل یا اعمال ذهنی ما به آگاهی / معرفت می‌رسیم. این پرسش و پرسش‌های پیرامونی آنها نگاه به معرفت از منظر روان‌شناسی است. امروزه فیلسوفان و دانشمندان رشته‌های روان‌شناسی و علوم اعصاب بحث‌های فراوانی در خصوص «فرایند کسب معرفت از طریق تفکر، تجربه و احساس» دارند و نام آن فرایند را «شناخت» می‌گذارند.

در فرایند شناخت و در مراحل گوناگون آن، عوامل مختلفی دخالت دارند مانند زبان، ادراک، حافظه، استدلال‌ورزی، محاسبه‌کردن، تصمیم‌گیری و نظایر آن. رشته‌های گوناگونی به بررسی شناخت و ماهیت آن می‌پردازند، مانند فلسفه، روان‌شناسی، زبان‌شناسی و علوم اعصاب. در تمام این رشته‌ها،

۱. گاهی در فارسی معرفت را با شناخت یکسان می‌گیرند. در این کتاب ما میان معرفت (دانستن) و شناخت تمایز قائل می‌شویم. شناخت در واقع یک عمل ذهنی است. شناخت فرایند کسب دانستن از طریق تفکر، تجربه و احساس است.

ذهن و چگونگی کارکرد آن برای تولید معرفت بررسی می‌شود. امروزه گاهی از عبارت علوم شناختی برای بررسی ذهن و آگاهی استفاده می‌شود.

علوم شناختی مطالعه و بررسی میان‌رشته‌ای ذهن و آگاهی است و شامل فلسفه ذهن، روان‌شناسی، زبان‌شناسی، علوم اعصاب و هوش مصنوعی است. آغاز شکل‌گیری این رشته به اواسط دهه ۱۹۵۰ برمی‌گردد، اما مطالعه آکادمیک و نظام‌مند آن از دهه ۱۹۷۰ شروع شده است. فرضیه محوری در علوم شناختی آن است که تفکر از طریق ساختارهای بازنمایی و روندهای محاسباتی بهتر فهمیده می‌شود. در واقع روندهای محاسباتی بر روی ساختارهای بازنمایی عمل می‌کنند که محصول آن تفکر خواهد بود، فصلی از بخش ذهن را به این بحث اختصاص داده‌ایم.

### بیشتر ببیندیشیم

۱. به نظر شما بهتر نیست که از همان ابتدا برای پاسخ به پرسش‌های معرفت‌شناسانه و پرسش‌های مرتبط با ذهن به سراغ مغز یا اعضای که در کار شناخت و معرفت درگیرند برویم و به کاوش‌های تجربی بپردازیم؟ چرا باید پاسخ این قبیل پرسش‌ها را در فلسفه و در پرتو تأملات عقلی جستجو کرد نه با فرایندهای تجربی و آزمایشگاهی؟

۲. آیا تا به حال برایتان پیش آمده که در اعتبار محصولات قوای شناختی خودتان شک کنید؟ مثلاً در اینکه آیا نتیجه استدلال عقلی معتبر است تردید نمایید؟ چه تلاشی برای حل این مشکل کرده‌اید.

۳. اگر کسی بگوید: «بیشتر ما وقتی خوابیده‌ایم و رؤیا می‌بینیم گمان می‌کنیم که آن رؤیاها واقعی هستند و تنها وقتی بیدار می‌شویم به خیالی بودن و غیرواقعی بودن آنها پی می‌بریم. از کجا می‌توان ثابت کرد که اکنون نیز که گمان می‌کنیم بیداریم واقعاً در خواب نباشیم و در حال دیدن رؤیا نباشیم؟» چه پاسخی می‌توان به او داد؟

۳. شما کدامیک از تجربه و استدلال عقلی را برای کسب معرفت، معتبرتر می‌دانید؟ دلایل خود را ذکر کنید؟

### بیشتر بخوانیم

برای آشنایی مقدماتی و نسبتاً جامع از دیدگاه سوفسطاییان، راشل بارنی (۲۰۰۶) را ببینید و برای بحثی جامع از فلاسفه یونان از جمله سوفسطاییان ببینید: امی لانگ (۱۹۹۹). برای بحث درباره نسبت‌گرایی در دیدگاه سوفسطاییان ببینید: ریچارد بت (۱۹۸۹). پاول وودروف (۱۹۹۹) به خوبی بر گفتارهای پروتاگوراس و گرگیاس در همین موضوع متمرکز شده است. برای مطالعه بیشتر درباره برخوردهای فکری میان سقراط و سوفسطائیان ببینید: سارا برودی (۲۰۰۳). برای بحثی انتقادی در خصوص نهضت علمی سوفسطاییان ببینید: جی. بی. کرفرد (۱۹۸۱a).



برای بحث‌های مقدماتی در معرفت‌شناسی ببینید: جان اتان دنسی (۱۹۸۵) همچنين ببينيد: متياس استپ (۱۹۹۶) و (۲۰۱۷).

بخش نهم «*The Routledge Companion To Epistemology*» ویرایش اسون برنکر و دونکان پریشارد (۲۰۱۱) مقالات خوب و بسیار مفیدی در تاریخ معرفت‌شناسی و بخش ۱۰ در فرامعرفت‌شناسی دارد.

# انواع معرفت و تعریف معرفت

### ۱/۱) انواع معرفت<sup>۱</sup>

وقتی در زبان عرفی می‌گوییم کسی چیزی را می‌داند، کلمه «می‌داند» معانی مختلفی می‌تواند داشته باشد یا ممکن است بگوییم انواع مختلفی از دانستن داریم. مثلاً،

۱. من می‌دانم که زمین گرد است، دو به علاوه دو مساوی چهار است، همه مردان مجرد ازدواج ناکرده‌اند و دروغ گفتن ناپسند است.

۲. می‌دانم چگونه دوچرخه‌سواری کنم و چگونه به فارسی سخن بگویم.

۳. می‌دانم دندان درد چقدر ناراحت‌کننده است و رنگ قهوه‌ای میزی که پشت آن کار می‌کنم را می‌شناسم.

همان‌طور که ملاحظه می‌کنید به نظر می‌رسد با اینکه در هر گروه از مثال‌های فوق از کلمه دانستن استفاده شده اما این گروه‌ها با یکدیگر تفاوت‌های آشکاری دارند. مثال‌های گروه اول، از دانش من نسبت به تعدادی گزاره<sup>۲</sup> خبر می‌دهند. یعنی گزاره‌های «زمین گرد است»، «دو به علاوه دو مساوی چهار است»، «همه مردان مجرد ازدواج ناکرده‌اند» و «دروغ گفتن ناپسند است». مثال‌های گروه دوم از وجود مهارتی در من خبر می‌دهند. یعنی مهارت من در دوچرخه‌سواری و به زبان فارسی سخن گفتن. مثال‌های گروه سوم از مواجهه من با برخی کیفیات و پدیده‌های ذهنی خبر می‌دهند. یعنی درد دندان و رنگ قهوه‌ای.

۱. شاید اعتراض کنید که چرا پیش از تعریف معرفت به سراغ تقسیم معرفت رفته‌اید، زیرا به نظر می‌رسد که تا پیش از تعریف معرفت، بیان انواع آن غلط بلکه ناممکن باشد. در پاسخ می‌گوییم که مراد ما از کلمه معرفت در «انواع معرفت»، معرفت به معنای اصطلاحی آن، که بعداً آن را تعریف می‌کنیم نیست؛ بلکه مرادمان مطلق دانستن است، هرچه باشد. در واقع می‌گوییم دانستن به معنای مطلق کلمه انواعی دارد.

2. proposition

بنابراین می‌توان سه نوع معرفت را از یکدیگر تشخیص داد: (۱) معرفت گزاره‌ای<sup>۱</sup>، (۲) معرفت به چگونگی (یا چگونه انجام دادن چیزی)<sup>۲</sup>، (۳) معرفت از راه مواجهه<sup>۳</sup>.  
گفتیم که مثال‌های گروه اول، معرفت گزاره‌ای نامیده می‌شوند، زیرا از دانسته‌های من به بعضی گزاره‌های خاص خبر می‌دهند. اما گزاره چیست؟

داوود فارسی زبان است و دیوید انگلیسی زبان. هر دو باور دارند که آسمان آبی است. داوود در بیان باورش می‌گوید «آسمان آبی است» و دیوید در بیان همان باور می‌گوید «The sky is blue» این دو به یک چیز باور دارند ولی آن را با دو جمله متفاوت بیان می‌کنند. بنابراین نمی‌توان گفت که آنها به جمله «آسمان آبی است» یا «The sky is blue» باور دارند. بلکه آنچه هر دوی این‌ها به آن باور دارند محتوای این دو جمله است. محتوای این دو جمله را گزاره می‌نامیم، پس گزاره، محتوای جمله خبری است. پس داوود و دیوید هر دو به یک گزاره باور دارند یا هر دو یک گزاره را می‌دانند، هرچند آن را با دو جمله متفاوت بیان می‌کنند.<sup>۴</sup>

گزاره، کارکردهای مختلفی در فلسفه دارد. یکی از کارکردهایش آن است که صدق و کذب جملات به آن نسبت داده می‌شود یا به عبارت دقیق‌تر حامل صدق و کذب است و بار راستی و ناراستی را بر دوش دارد. گزاره آسمان آبی است (که با دو جمله متفاوت بیان شد) می‌تواند صادق یا کاذب باشد.

کارکرد دیگر گزاره آن است که متعلق‌گرایش‌های گزاره‌ای<sup>۵</sup> است. به طور مثال، گزاره «اکنون هوا بارانی است» را در نظر بگیرد. من ممکن است نسبت به این گزاره‌گرایش‌های مختلفی را از خود نشان دهم. مثلاً «من باور دارم که هوا بارانی است»، «من دوست دارم که هوا بارانی است»، «من می‌ترسم که هوا بارانی است»، «من تردید دارم که هوا بارانی باشد»، «من امیدوارم که هوا بارانی باشد» و مانند آن. همان‌طور که می‌بینید در این مثال‌ها، گرایش‌های مختلف به یک گزاره واحد «هوا بارانی است» تعلق گرفته‌اند.

باور، میل، ترس، تردید، امید و مانند آن را گرایش‌های گزاره‌ای می‌گوییم؛ زیرا می‌توانیم محتوای آنها را گزاره‌ای بدانیم که به آن گرایش داریم. این گونه حالات ذهنی معمولاً با جملاتی مشتمل بر «که» بیان می‌شوند، مانند «من باور دارم که هوا بارانی است».

1. propositional knowledge or knowing-that

2. ability knowledge or knowing-how

3. knowledge by acquaintance

۴. در سنت فلسفه اسلامی از اصطلاح قضیه استفاده می‌شود که تقریباً معادل اصطلاح گزاره است.

5. propositional attitude

۶. اصطلاح «گرایش‌های گزاره‌ای» را نخستین بار برتراند راسل به کار برد.

معرفت چگونگی یا مهارتی نوع دیگری از معرفت است که آشکارا با معرفت گزاره‌ای متفاوت است. مثلاً شما ممکن است بدانید چطور دوچرخه‌سواری کنید اما گزاره‌ای درباره‌ی اینکه چطور باید دوچرخه‌سواری کرد را ندانید. از این رو مطمئن نیستید که بتوانید به من بگویید چطور دوچرخه‌سواری کنم، با این حال می‌دانید که خودتان چطور دوچرخه‌سواری کنید (و می‌توانید این مهارت را نشان دهید).

توجه کنید که معرفت مهارتی به موجود پیچیده‌ای مانند انسان اختصاص ندارد، بلکه موجودات بسیاری آن را دارند. اما به نظر می‌رسد که تنها موجودات پیچیده‌ای مانند انسان می‌توانند معرفت گزاره‌ای داشته باشند. مثلاً با اینکه می‌توان پذیرفت که مورچه مهارت بازگشت به لانه‌اش را دارد، اما پذیرفتنی نیست اگر بگوییم مورچه مثلاً می‌داند که زمینی که هم اکنون در آن حرکت می‌کند، ایوان خانه‌ی شما است. این امر نشانه‌ی اهمیت معرفت گزاره‌ای نسبت به انواع دیگر معرفت مانند معرفت مهارتی است و نشان می‌دهد که این معرفت، به گونه‌ای است که توانایی‌های عقلانی نسبتاً پیچیده‌ی انسان را پیش‌فرض می‌گیرد.

نوع سوم معرفت، معرفت از راه مواجهه است. فرض کنید داوود که تاکنون دندان‌درد را تجربه نکرده از دوستش که دیشب دندان‌درد گرفته بود می‌خواهد که آن را برایش توصیف کند. دوستش هم تا جایی که می‌تواند آن حالت را برای داوود توصیف می‌کند. اکنون داوود می‌داند که دندان‌درد چیست. اما همان شب دندان‌درد می‌گیرد و او واقعاً این درد را تجربه می‌کند. اکنون نیز داوود می‌داند که دندان‌درد چیست. شهوداً معرفتی که داوود نسبت به دندان‌درد از راه توصیف به دست آورد با معرفتی که از راه تجربه‌ی مستقیم دندان‌درد به دست آورد متفاوت است. فلاسفه معرفت اول را معرفت از راه توصیف و معرفت دوم را معرفت از راه مواجهه می‌نامند و تفاوت آن دو را این‌طور بیان می‌کنند:

معرفت از راه مواجهه آن است که فاعل شناسا به طور مستقیم، بی‌واسطه و غیر استنتاجی به متعلق شناسایی دسترسی داشته باشد.

معرفت از راه توصیف آن است که فاعل شناسا، غیر مستقیم و با واسطه و به طور استنتاجی به متعلق شناسایی دسترسی داشته باشد.

مفهوم معرفت از راه مواجهه را نخستین بار برتراند راسل در مقاله «معرفت از راه مواجهه و معرفت از راه توصیف»<sup>۱</sup> (۱۹۱۰) و سپس در فصل پنجم «مشکلات فلسفه»<sup>۲</sup> (۱۹۱۲) طرح کرد. او توضیح می‌دهد که یک شخص وقتی با یک شیء مواجهه دارد که «ربط شناختی مستقیم به آن شیء داشته باشد،

1. "Knowledge by Acquaintance and Knowledge by Description"

2. The Problems of Philosophy

یعنی وقتی (فاعل شناسا) مستقیماً از خود شیء آگاه باشد» (راسل ۱۹۱۰، ص. ۱۰۸). راسل در جای دیگر می‌نویسد «ما با چیزی مواجهه داریم که به طور مستقیم، بدون وساطت هیچ فرایند استنتاجی یا وساطت معرفت به حقایق، از آن آگاه باشیم» (راسل ۱۹۱۲، ص. ۷۸). پس به نظر راسل، معرفت از راه مواجهه وقتی اتفاق می‌افتد که فاعل شناسا آگاهی بی‌واسطه، یا بدون وساطت آگاهی از یک حقیقت گزاره‌ای، به چیزی داشته باشد. اما معرفت از راه توصیف، معرفت گزاره‌ای است که با واسطه و غیر مستقیم است.

در سنت فلسفه اسلامی نیز با تقسیمات تقریباً مشابهی از دانش روبرویم. در فلسفه اسلامی ابتدا علم را به حضوری و حصولی تقسیم کرده و سپس علم حصولی را به تصور و تصدیق تقسیم می‌کنند. مراد از علم در این تقسیم، مطلق دانش است. هر نوع دانشی که انسان دارد یا حضوری است و یا حصولی. علم حضوری آن است که خود واقعیت معلوم پیش عالم حاضر است و عالم خود معلوم را می‌یابد، مانند علم انسان به ذات خود و حالات وجدانی و ذهنی خود.

علم حصولی آن است که خود واقعیت معلوم پیش عالم حاضر نیست بلکه تنها مفهوم و صورتی از معلوم (ماهیت معلوم) پیش عالم حاضر است، مثل علم شخص به موجودات خارج از ذهن، از قبیل زمین، آسمان، درخت، انسان‌های دیگر، اعضای بدن خودش و مانند آن.

در علم حضوری مطابق تعریف بالا، علم و معلوم یکی است. یعنی وجود علم، عین وجود معلوم است و آشکاری معلوم پیش عالم، به خاطر حضور خود معلوم در نزد عالم است و به همین دلیل این علم را «حضوری» می‌نامند. نکته بسیار مهم در خصوص علم حضوری آن است که چون در علم حضوری با خود واقعیت سروکار داریم و خود واقعیت بدون واسطه در نزد ما حاضر است، چنین علمی خطاناپذیر است. زیرا همان‌طور که بعداً در این باره به طور مفصل بحث خواهیم کرد (در فصل ۷-۳/۲) خطا در ادراک تنها در صورتی متصور است که بخواهیم آنچه را درک کردیم با واقعیت خارجی منطبق کنیم. در این صورت ممکن است خطا کنیم. اما اگر خود واقعیت پیش ما حاضر باشد دیگر خطا بی‌معناست.

بر خلاف علم حصولی که واقعیت معلوم غیر از واقعیت علم است و پیدایی معلوم پیش عالم، به خاطر مفهوم یا صورتی است که از آن معلوم در پیش خود دارد و به عبارت دیگر به خاطر حصول صورتی از معلوم در نزد عالم است و از این جهت این علم را «حصولی» می‌نامند. (تقریباً) تمام اطلاعات ما نسبت به عالم خارج از ذهن از قبیل علم حصولی است.

«در علم حصولی آن چیزی که ذهن، اولاً و بالذات و بی‌واسطه می‌یابد، همان مفاهیم و تصاویر ذهنی است ولی این مفاهیم دارای یک خاصیت مخصوصی هستند و آن اینکه، شبیه آینه، نشان‌دهنده خارج هستند، به طوری که انسان در مرحله اول خیال می‌کند که بی‌واسطه به خارج از ذهن آگاهی

پیدا کرده است» (ببینید: طباطبایی، محمد حسین؛ ۱۳۶۴، پاورقی ص ۶۳).

اگر دقت کرده باشید خصوصیات‌ی که در بالا از علم حضوری گفته شد تقریباً همان است که پیشتر در مورد معرفت از راه مواجهه گفتیم. قبلاً از راسل نقل کردیم که مدعی بود ما به چیزی معرفت از راه مواجهه داریم که «به طور مستقیم، بدون وساطت هیچ فرایند استنتاجی یا وساطت معرفت به حقایق، از آن آگاه باشیم» (راسل ۱۹۱۲، ص. ۷۸). حتی راسل در توضیح معرفت از راه مواجهه از عبارت «حضور شیء در نزد فاعل شناسا» استفاده می‌کند<sup>۱</sup> (ببینید: راسل ۱۹۱۰، ص. ۱۰۸) که دقیقاً همان ویژگی‌های علم حضوری در اصطلاح فلاسفه اسلامی است.

علم حصولی نیز تقریباً دارای همان ویژگی‌هایی است که در اصطلاح راسل (و دیگران) معرفت از راه توصیف نامیده شد. البته توجه داشته باشید که ادعا در اینجا این نیست که این اصطلاحات دقیقاً بر یکدیگر منطبق‌اند و هیچ تفاوتی با یکدیگر ندارند. بلکه ادعا تنها آن است که این‌ها بسیار به هم نزدیک‌اند و در بسیاری از موارد قابل ارجاع به یکدیگرند.<sup>۲</sup>

علم حصولی به نوبه خود به تصور و تصدیق تقسیم می‌شود. علم تصویری علمی است که مشتمل بر حکم نیست، مانند صورت ادراکی «انسان» به تنهایی، «درخت» به تنهایی و مانند آن. علم تصدیقی علمی است که مشتمل بر حکم باشد، مانند صورت ادراکی «چهار بزرگتر از سه است»، «امروز پس از دیروز است»، «انسان هست»، «درخت هست» و مانند آن.

با دقت در تعاریف بالا و آنچه پیشتر در اقسام معرفت گفتیم، می‌توان علم تصویری را گونه‌ای معرفت از راه مواجهه دانست و معرفت تصدیقی را معرفت گزاره‌ای تلقی کرد.

### بیشتر ببیندیشیم

۱. به نظر شما آیا کلمه معرفت در معرفت گزاره‌ای و معرفت به چگونگی و معرفت از راه مواجهه، در سه معنای مختلف استعمال شده است (مشترک لفظی است) یا می‌توان یک معنای جامع و مشترک برای هر سه مورد یافت (مشترک معنوی است)؟
۲. آیا می‌توان گفت که گزاره که همان محتوای جملات خبری است، در ذهن جای دارد؟ در این صورت چطور می‌توان گفت که داوود و دیوید هر دو به یک گزاره باور دارند؟
۳. اگر شما با مطالعه برخی جزوات آموزشی، زبان انگلیسی را یاد بگیرید، آیا معرفت شما گزاره‌ای است یا معرفت چگونگی؟

1. "to say that  $S$  has acquaintance with  $O$  is essentially the same thing as to say that  $O$  is presented to  $S$ ."

۲. تطبیق این اصطلاحات با یکدیگر به مقاله منفردی نیاز دارد و خارج از بحث کتاب حاضر است.

۴. به نظر شما دانشی که از راه تجربه به دست می‌آید از مصادیق علم حضوری است؟ دانشی که از راه استدلال عقلی به دست می‌آید چگونه؟ اگر پاسخ شما در هر دو مورد منفی است پس علم حضوری از چه راهی به دست می‌آید؟

### بیشتر بخوانیم

برای آگاهی بیشتر دربارهٔ انواع معرفت ببینید نوح لموس (۲۰۰۷). برای اطلاع بیشتر دربارهٔ معرفت از راه مواجهه ابتدا ببینید: برتراند راسل (۱۹۱۰) و (۱۹۱۲) و (۱۹۱۴). همچنین نگاه کنید به علی حسن و ریچارد فومرتن (۲۰۱۷). برای آگاهی بیشتر دربارهٔ معرفت چگونگی ببینید: جرمی فنتل (۲۰۱۷) همچنین برای آشنایی با بحثی کلاسیک دربارهٔ معرفت چگونگی در برابر معرفت گزاره‌ای، ببینید: گیلبرت رایل (۲۰۰۲) بخصوص فصل ۲. برای آگاهی از تفاوت‌های علم حضوری و حصولی از جمله نگاه کنید: محمد حسین طباطبایی (۱۳۶۴).

## ۱/۲) مؤلفه‌های معرفت

بیشتر گفتیم که پیش‌نیاز پاسخ به پرسش‌های معرفت‌شناسانه، پاسخ به این پرسش است که «معرفت چیست؟». در فصل گذشته نیز با انواع معرفت آشنا شدید. اکنون می‌گوییم در معرفت‌شناسی، به طور سنتی، بیشترین توجه به معرفت گزاره‌ای است. یک دلیلش آن است که فلاسفه معمولاً با صدق سروکار دارند. آنها می‌خواهند بدانند که صدق چیست و می‌خواهند ادعاهای خود و دیگران را ارزیابی و ارزش‌گذاری کنند تا صدق را بدانند. مثلاً وقتی از گستره معرفت می‌پرسند، معمولاً با گستره معرفت گزاره‌ای و با گستره صدق‌هایی که می‌دانیم، سروکار دارند. وقتی فیلسوفی می‌گوید که می‌داند اشیاء خارج از ذهن وجود دارند و دیگری آن را انکار می‌کند، اختلاف آنها در آن است که آیا معرفت گزاره‌ای به اشیاء خارج از ذهن وجود دارد یا نه. اما معرفت از راه مواجهه و معرفت چگونگی به یک معنا «صدق محور» نیستند.

البته ممکن است این را یکی از اشکالات معرفت‌شناسی معاصر بدانیم که تنها بر معرفت گزاره‌ای تمرکز دارد و علم حضوری را تقریباً نادیده گرفته است. برخلاف فلسفه اسلامی که بحث‌های مفصلی در مورد علم حضوری دارد و حتی علم حصولی را به نحوی به علم حضوری ارجاع می‌دهد.<sup>۱</sup> به هر صورت ما در اینجا بر سنت معرفت‌شناسان رفتار کرده و بحث‌های خود را بر معرفت گزاره‌ای متمرکز می‌کنیم. هرچند به برخی بحث‌های مرتبط با علم حضوری نیز اشاره خواهیم کرد. در این صورت در مورد پرسش «معرفت چیست» باید بپرسیم «معرفت گزاره‌ای چیست» یا «چگونه می‌توان به یک گزاره معرفت پیدا کرد».

معرفت‌شناسان همواره، از زمان رساله «تئتوس» افلاطون، تلاش کرده‌اند تا عناصر ذاتی - مؤلفه‌های - معرفت گزاره‌ای را بشناسند. این مؤلفه‌ها، تحلیل معرفت گزاره‌ای را نتیجه می‌دهند. یک دیدگاه سنتی پر نفوذ - ملهم از افلاطون و کانت و بعضی دیگر - آن است که معرفت گزاره‌ای سه مؤلفه دارد که شرایط لازم و کافی برای معرفت هستند: *صدق*، *باور* و *توجیه*. بنابراین طبق این دیدگاه، معرفت گزاره‌ای «*باور صادق موجه*» است. این تعریف سه جزئی «تحلیل استاندارد» معرفت خوانده می‌شود و به شکل زیر صورت‌بندی شده است:

• اگر شخص *s* معرفت دارد که *p* پس *p* صادق است:<sup>۲</sup>  
 $Ksp \rightarrow p$

۱. مثلاً ببینید: طباطبایی، محمد حسین (۱۳۶۴) ج ۱ ص ۲۵ به بعد.

۲. *p* مخفف proposition یعنی گزاره و *s* مخفف subject یعنی فاعل و *k* مخفف knowledge یعنی «معرفت» و *b* مخفف believe یعنی باور و *j* مخفف justification یعنی توجیه.